

Reborn as My Love Rival



Reborn as My Love Rival's Wife

Myanimes.ir

@myAnimes

مترجم: moty

"فصل ۶"

وقتی از خواب بلند شد که، پیش از این به خونه رسیده بودند.

آن بیزه، سوجیان رو روی کاناپه قرار داده بود. او از روی کنجکاوی به اطراف خونه نگاه کرد. این خونه احتمالا شامل سه خواب، یک اتاق نشیمن و یک ناهارخوری میشد. دکور خونه مینیمالیستی بود، اما حقیقتا ساده نبود، و حس مد روز رو ایجاد می کرد. تنها چیزی که عجیب بود، طرح سیاه و سفید بود که مناسب زن و شوهر تازه ازدواج کرده نبود. بعد از نگاهی به اطراف این خونه شبیه خونه ی کسی که تازه ازدواج کرده نبود.

این یارو رئیس سی ام آی بود. چطور ممکنه فقط صاحب یه خونه باشه؟ این احتمالا مخفیگاه موقتیش بود. سوجیان از روی حسادت فکر کرد، اما بعد سوءظنش برطرف شد.

هرچند ، اینکه چقدر پولدار بود اهمیت نداشت، از فکر اینکه قانونا با آن بیزه ازدواج کرده و باید در صورت طلاق نصف داراییش رو بده، سوجیان از زور خوشحالی روحش به پرواز درومد.

"آن... اوم، اون... بیزه. می خوام یه نگاه به خونه بندازم!" بدون اینکه برای پاسخ آن بیزه صبر کنه، با صندلی چرخدارش به سرعت در خونه شروع به حرکت کرد.

آن بیزه جلوش رو نگرفت. اون فقط روی کاناپه نشست و تنفسش رو دوباره تحت کنترل قرار داد.

همونطور که انتظارش رو داشت، اتاق خواب آن بیزه درست شبیه خودش بی احساس، سیاه و سفید بود. سوجیان زبونش رو گاز گرفت و سرش رو تکون داد. به محض اینکه می خواست اتاق رو ترک کنه، نگاهش کشیده شد به سمت تخت بزرگی که می تونست پنج یا شش نفر اندازه ی خودش رو جا بده. او ناگهان یادش اومد که همسر آن بیزه است. اینطوری میشه گفت که، امشب و شب های بعدی اش، باید با آن بیزه روی این تخت بزرگ بخوابه؟؟

خدایا صاعقه بزن منو نصفم کن.

اینکه ازش بخواد در تخت مشترک به عنوان رقیب عشقیش باهاش بخوابه مثل این می مونه که از سوجیان بخوای بره بمیره!!

هرچند که دو نفرشون قانونی ازدواجشون رو ثبت کرده بودند. حتی اگر آن بیزه می خواست کاری باهاش بکنه، آقای پلیسه هیچ کاری نمی تونست براش انجام بده. چی کار کنم؟ چی کار کنم؟ چی کار کنم؟ ... درسته! پام!

سوجیان سرش رو پایین آورد تا به بانداژ سفید و ضخیم پاش نگاهی بندازه و ناگهان حس کرد که به طور غیر قابل باوری زیبا به نظر میاد.

Reborn as My Love Rival

من فقط می گم که به خاطر پای مجروحم، ما نباید باهم تو یه اتاق باشیم، مشکل حل شد!!
زمانی که سوجیان داشت برمی گشت تا بره با آن بیزه توافق کنه، صدای آن بیزه روکه از پشتش می اومد شنید: "بیا اینجا ، من باید یه چیزی رو بهت بگم"

سوجیان به علامت موافقت سرش رو تکون داد: "تصادفا منم می خوام یه چیزی بهت بگم."

آن بیزه خشکش زد : "اول تو"

سوجیان گفت: " می خواستم بگم که پام هنوز مجروحه بنابراین چرا فعلا تو اتاقای جدا نخواهیم؟"

مقداری کمی غافلگیری از چشمان آن بیزه گذشت، دقیقا زمانی که می خواست حرف بزنه، ناگهان صدای قار و قوری شنید.

بعد شنید که سوجیان می گه: " دومین چیزی که می خوام بگم اینه که من گشتمه. همسرم، وقت این نشده که اشپزی کنی؟"

واضح بود که آن بیزه حیرت کرده.

سوجیان پاش رو بلند کرد، " نگاه کن، من یه پای چلاق دارم، منظورم اینه که حالا که من اینطوریم، طاقتش رو داری که برای یه ادم معلول قلدری کنی؟"

آن بیزه هیچی نگفت و ایستاد. سوجیان با خرسندی منتظر رقیب عشقی لعنتیش بود که از روی اطاعت وارد اشپزخونه بشه و براش اشپزی کنه، اما هیچوقت توقع نداشت که آن بیزه بلند شه و تلفنش رو بیرون بیاره.

"رستوران جیانگ نان ؟؟"

این یارو واقعا سفارش غذا داد! این تمام و کمال تقلبه! سوجیان به شدت رنجید و به پشت آن بیزه چشم غره می رفت.

آن بیزه روش برگشت و گفت: " سی دقیقه ی دیگه اینجااست."

سوجیان فقط تونست با مخالفت غرغر کنه.

آن بیزه نشست و با آرامش بهش نگاه کرد.

موی سوجیان جلوی دیدش رو گرفت: "تو! چرا اینطوری نگام می کنی؟"

آن بیزه بهش خیره شد: "تو واقعا هیچی یادت نمیاد؟"

سوجیان حتی بیشتر عصبی شد و از روی موافقت سرش رو به علامت تصدیق تکون داد، "من کاملا چیزی رو به خاطر نمیارم."

Reborn as My Love Rival

آن بیزه برای لحظه ای ساکت بود بعد ناگهان گفت: "در حقیقت، ازدواج ما قراردادیه!!"

"هاه؟" چشمان سوجیان گرد شد، ازدواج قراردادی؟؟ این دیگه چیه؟

آن بیزه به ارومی گفت: "بنابر این من و تو واقعا زن و شوهر نیستیم. من قبلا باهات توافق کردم که بعد از یک سال ازت طلاق بگیرم."

"اه؟؟" سوجیان حیرت زده دهنش باز موند. خیلی از این موقعیت که از ناکجا پیداش شده بود شکه شد و قادر نبود که به خودش بیاد.

بعد از اینکه برای مدت طولانی تو گيجی به سر برد، سوجیان پلک زد. "صبر کن، صبر کن، صبر کن، صبر کن، منظورت اینه که تو... ما واقعا با هم هیچ نوع رابطه ای نداریم؟"

آن بیزه گفت: "بر طبق قانون، ما زوج ازدواج کرده ایم. همچنین ما توافق کردیم که جلوی دیگران باید طوری نشون بدیم که عمیقا عاشق همدیگه ایم؟"

قیافه ی سوجیان بیشتر دست پاچه شد. "تو می خوای اینو بگی با وجود اینکه ما ازدواجمون رو ثبت کردیم، این ازدواج واقعا جعلیه. در حدود یک سال، ما طلاق میگیریم، اما در مقابل دیگران هنوز نمی تونیم حقیقت رو آشکار کنیم، بنابر این هر روز باید طوری وانمود کنیم که عمیقا عاشق همیم؟"

آن بیزه خیلی کوتاه گفت: "درسته"

هییی! حقیقتا این نوع طرح هارو به طور عادی در سریال های ملودرام تلویزیون می تونی ببینی. که برای من اتفاق افتاده بود.... این تولد دوباره کمی بیش از شگفت انگیز بود! سوجیان از پیچیدگی این داستان حیرت کرد. با گيجی پرسید: "چرا؟"

آن بیزه یکی از ابروهاش رو بالا انداخت. سوجیان گفت: "من می خوام بگم که، چرا شما دوتا.... ما دوتا، حتی ازدواج کردیم؟" هرچند آن بیزه رقیب عشقش بود، نتونست جلوی خودش رو بگیره که از دید واقع گرایانه به قضیه نگاه نکنه که آن بیزه هرچیزی که باعث شه دخترا دوره اش کنند رو داشت. این سوجیان هم صورت و بدن عالی ای داشت؛ از این تیپا نبود که باید نگران این باشند نتونند ازدواج کنند، جفتشون ادم های باکلاسی بودند، چرا باید ازدواجشون کاملا جعلی باشه، در عوض اینکه به درستی ازدواج کنند؟

آن بیزه نگاهش کرد: "به خاطر اینکه تو پول نیاز داشتی."

چشمان سوجیان بیشتر گرد شد، "پول؟" میو-میویا! این مثل سریال های تلویزیونیه!

آن بیزه گفت: "اوره ی زیادی در خون مادرت جمع شده بود و نیاز به هزینه ی درمان بالایی داشت."

Reborn as My Love Rival

" بنابراین تو به مادرم کمک کردی و هزینه ی زیاد درمانی رو پرداخت کردی؟ بعد من با این ازدواج جعلی موافقت کردم به صورتی که ما وانمود می کردیم که عمیقا عاشق هم هستیم؟" سوجیان حس کرد که این یکم غم انگیزه.

آن بیزه با سر تصدیق کرد.

لعنتی! واقعا این زندگی به شدت ملودرامه! سوجیان تو ذهنش داشت دیوونه میشد. بعد از آن بیزه پرسید: "تو چطور؟ برای چی ازدواج جعلی می خوای؟" نگو که می خواى از موسسه ی خیریه ی عمو لی فنگ تقلید کنی به طوری که قلب مهربونت رو برای بانو سوی زیبا اشکار کنی. این حتی عقلانی هم نیست.

آن بیزه جواب عاقلانه ای بهش داد: "اینو دیگه لازم نیست تو بدونی."

سوجیان به شدت عصبانی بود طوری که مخفیانه انگشت وسطش رو در ذهنش بالا برد و شرورانه فکر کرد: "فقط به خاطر اینکه تو به من نمی گی معنیش این نیست که من نمی تونم حدس بزنم! چه دلیلی داره که مرد قد بلند، پولدار و خوشوتیپی که همه جا دخترها میریزن سرش، به درستی ازدواج نکنه و برعکس از پولش برای ازدواجی تقلبی با دختری که پول لازم داره استفاده کنه؟ تنها دلیلی که می تونه داشته باشه اینه که آن... مریضی غیر قابل گفتن داشته باشه!! و احتمالا په بیماری غیر قابل گفته؟ باید این باشه که آن قدرت جنسی!!

آن بیزه که از طرف سوجیان در سکوت برچسب ناتوان جنسی بهش خورده بود به ارومی گفت: "چیز دیگه ای هست که متوجه نشی؟"

سوجیان به صورت بی احساسش نگاه کرد و بی صدا یه احتمال دیگه رو بهش اضافه کرد؛ در حقیقت ممکنه که ناتوانی جنسی نباشه، گذشته از همه ی اینها یه احتمال دیگه هم وجود داره که آن بیزه گی باشه.

با این فکر، سوجیان نتونست جلوی لرزشش رو بگیره. اگه این یارو گی باشه، براش خطرناک نیست که زیر یه سقف باهاش زندگی کنه؟

سوجیان واقعا نفهمید که دیگه صاحب قسمت ضروری برای انجام رفتار های همجنس گرایانه با آن بیزه نیست.

آن بیزه به به قیافه ی گیج سوجیان نگاه کرد که افکارش داشت بیشتر و بیشتر میشد. "سوال دیگه ای نداری؟"

سوجیان ناگهان به خودش اومد. "دارم"

آن بیزه از نگاه خیره اش استفاده کرد که باعث شد سوجیان ادامه بده.

Reborn as My Love Rival

سوجیان با جدیت گفت: "بهم بگو، تحت شرایطمون، کی طلاق می گیریم، هنوز هم به من نصف داراییت رو میدی؟"

آن بیزه: "....."

.....

سوجیان سرشار از اندوه و خشم بود. به عنوان یک زن دوباره متولد شدن، که همچنین با رقیب عشقی لعنتیش ازدواج کرده قبل از این، به اندازه ی کافی مشتتبار بود. در آخر، حتی نمی تونست که تصور کنه که باهم در یک ازدواج قلابی بودند. نه فقط اون، بلکه قبل از ازدواج باهم توافق کرده بودند که سوجیان از آن بیزه تقاضای یه پنی بیشتر از هزینه ی معالجه که برای مادر سو می پردازه نکنه.

به واسطه ی اونچه که آن بیزه گفت، دختر زیبارو سو با عزمی ثابت، خودش از ابتدا این رو پیش کشیده بود، سوجیان فوراً دل درد گرفت، اوه دخترم، چرا اینقدر احمقی! تو، دختر خوب و بیگناه، با اون یارو به فامیلی آن ازدواج کردی و داری باهاش نقش بازی می کنی؟! هرچند در حقیقت هیچ اتفاق خاصی نیوفتاده اما در یک سال تو مطلقه میشی. برای یه دختر، ضررش خیلی زیاده. اگه من بودم، از اون یارو به فامیلی آن برای ضربه به اعتبار و ابروم، پول اخازی می کردم؛ اما؛ دخترم چرا اینقدر نجیب و پر از صداقتی؟ سوجیان از این بی عدالتی احساس تلخی و کینه کرد.

گرفتن نصف دارایی آن بیزه بعد از طلاق و ارثیه اش بعد از مرگش، تنها چیزی که مایه ی اسودگی سوجیان بود اونم بعد از اینکه فهمیده بود زن رقیب عشقیش شده. اما در آخر، حتی این تسلی خاطر رو هم نداشت. بعلاوه این یارو کارفرماش هم شده بود. از فکر اینکه به عنوان همسر کوچولوش سخت تلاش کنه تا پول برای معالجه ی مادرش که سخت مریض بود یا یه همچین چیزی بدست بیاره، احساس بدبختی می کرد.

بسیار خوب، این دلیل واقعی برای اندوه و خشم سوجیان بود.

سوجیان بیصدا به اتاقش برگشت. آن بیزه بهش گفته بود که اتاق خواب اصلی و اتاق مطالعه برای خودش. معمولاً سوجیان قبلاً در اتاق مهمان می خوابیده. سوجیان پیش از این اتاق مهمان رو گشته بود. خوشبختانه اتاق مهمان تقریباً بزرگ بود، شامل هرچیزی که لازم باشه مثل تخت، جارختی و غیره بود. برعکس اتاق آن بیزه، سبک همه چیز گرمتر و کمتر طاقت فرسا بود. هرچند بعضی از جزئیات زنونه کمی باعث ناراحتی سوجیان میشد، اما در کل خیلی از اتاق راضی بود.

البته؛ آن بیزه همچنین بهش گفته بود که برای نگه داشتن راز ازدواج قلابیشون، هیچ خانه داری رو استخدام نکرده بود و قصدی هم برای استخدام کمک حال دیگه ای نداشت. سوجیان قبلی تمام مسئولیت پختن و تمیز کردن رو به عهده گرفته بود.

Reborn as My Love Rival

اوه دختر من! ایا باید اینقدر با فضیلت می بودی؟! وقتی که به این آینده ی مصیبت بار که به عنوان خانه دار آن بیزه باید کار کنه، فکر می کرد، سوجیان درد قابل توجه ای در عضو فانتوم* حس می کرد!

یک لپ تاپ روی میز بود که احتمالا مال دختر زیبا سوجیان بود، اما الان حق مالکیتش اساسا مال سوجیان بود. سوجیان روی میز نشست و لپ تاپ رو روشن کرد. به طور شگفت اوری، با کد حفاظت نشده بود؛ بی هیچ گرفتاری روشن شد.

هرچند که کمی احساس گناه به خاطر تعرض به حریم خصوصی می کرد، اما فهمید که او در حال حاضر سوجیانه، و برای ادامه ی زندگی نیاز به استفاده از این هویت داره. کاملا عادی و منصفانه بود که سعی کنه بیشتر راجع بهش یاد بگیره. ذهن سوجیان آرامش پیدا کرد. او از روی کنجکاوی نگاهی مختصر سرتاسر هارد دیسک انداخت.

بدیهی بود که سوجیان دختر خوب منظمیه. فایل ها به سادگی مرتب شده بودند. سوجیان به همه جا سرک کشید. به غیر از مطالب آموزشی در کامپیوتر سوجیان؛ یه سری اهنک عادی، فیلم، و شبیه به همین ها بود که باعث سر رفتن حوصله اش شد. خوشبختانه، چشمش به پوشه ای به نام "عکس ها" افتاد، که در پایان کمی علاقمندش کرد.

پوشه شامل عکس های سوجیان، خانواده و دوستانش بود. هیچکسی رو غیر از سوجیان تشخیص نداد پس فقط می تونست به اون خیره بشه. باید می پذیرفت که سوجیان در عکس هاش یک زیبایی ظریف بود، وقتی که می خندید، چاله قابل تشخیص کم و کوچکی روی گونه اش داشت، که به طور ملموسی زیبا به نظر می رسید.

سوجیان برای مدتی نگاه کرد، بعد ناگهان پوشه ای به اسم "اون" دید، دست سوجیان یخ کرد و هیجان زده شد. با یک نگاه به اسم، می دونست که چیزی برای غیبت کردن رو پیدا می کنه! روی پوشه جفت کلیک کرد، کلی از عکس های مردی داخلش بود. نه فقط اون، بلکه در خیلی از عکس ها سوجیان باهاش بود. با نگاه کردن به زبان بدنشون و حالت صورتشون، اونها قطعا قرار می گذاشتند.

سوجیان در حال سنجیدن چونه اش رو نوازش کرد. از نظر ظاهری، این عاشق سوجیان دختر نمی تونست آن بیزه رو شکست بده، خیلی کمتر از او خوشتیپ و جذاب بود. با این حال ... چقدر از خود راضی بود. هوم!

سوجیان داشت میمرد از اینکه بخواد به نفرتش اعتراف کنه، تحسین و احترام، و حسادت از فکر اینکه چرا یکی بعد از دیگری ادم های خوشتیپ تر از من هم هستند؟ که به زور این فکر رو از خودش دور کرد.

بنابراین سوجیان دختر عاشق کسی بود، پس برای چی با آن بیزه ازدواج جعلی کرده بود؟ آگه به خاطر این که پول کافی برای معالجه ی مادرش رو نداشت بنابراین چاره ای نداشت

Reborn as My Love Rival

بغیر از تحمل بهم زدن با عشقش یا یه چیزی شبیه به این رو..... هی! این خیلی زیاد ملودرام نیست؟!

خوشبختانه ، جفتشون دیگه باهم نبودند. سوجیان بی صدا غرق شادی شد. حداقل، سوجیان و آن بیزه فقط جعلی ازدواج کرده بودند. در عوض، اگه عشاق واقعی بودند، تحملش برای سوجیان خیلی سخت تر بود.

* (اندام خیالی) به [انگلیسی](#) Phantom limb: به احساسی گفته می‌شود که اندام قطع شده یا جدا شده (یا حتی یک عضو مثل آپاندیس) همچنان به بدن متصل است و به شکل سابق قابل استفاده است. تقریباً ۶۰ تا ۸۰ درصد افرادی که دچار قطع عضو شده‌اند، اندام خیالی را حس می‌کنند و اکثریت آن‌ها این حس را [دردناک](#) می‌دانند.